



Investigating the Psychological Decline of the Intellectual in Naguib Mahfouz's *Al-Shahhaddh* through a Political-Literary Approach Based on Gramsci's Theory of Hegemony

Ali Asghar Habibi¹, Hassan Mirkamali²

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran.

² Master's Student, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

02/05/2026

Accepted:

31/07/2026

The existential crisis of the intellectual in the contemporary Arabic novel has often been examined from psychological, philosophical, or existential perspectives. However, these approaches face limitations in explaining the relationship between individual crisis and underlying mechanisms of power. Naguib Mahfouz's *Al-Shahhaddh* (*The Beggar*), through the gradual disintegration of Omar al-Hamzawi, provides a context for examining the relationship between structures of domination and the intellectual's psychological decline. This study offers a new reading of the novel by integrating literary criticism with Antonio Gramsci's theory of hegemony. Using a descriptive-analytical and interdisciplinary approach, it examines the gradual internalization of the dominant order's values and its impact on Omar al-Hamzawi's identity and psychological crisis. The findings show that his crisis unfolds through narrative and psychological signs, including disinterest in work, withdrawal from political commitment, inability to find meaning in life, and recurrent engagement in romantic relationships and seclusion, indicating his rupture with his former intellectual identity. Furthermore, Mahfouz represents Omar al-Hamzawi's transformation not through explicit ideological exposition, but through changes in his behavior and attitudes, dialogues with his political peers, withdrawal from previous commitments, and repeated retreat into romantic relationships and isolation. Thus, the gradual internalization of the dominant order's values manifests at the narrative level as diminished agency and an intensified identity crisis.

Keywords: *Political-Literary Criticism; Theory of Hegemony; Antonio Gramsci; Psychological Decline of the Intellectual; Al-Shahhaddh (The Beggar); Naguib Mahfouz.*

Cite this article: Habibi, A.A. & Mirkamali, H. (2026). Investigating the Psychological Decline of the Intellectual in Naguib Mahfouz's *Al-Shahhaddh* through a Political-Literary Approach Based on Gramsci's Theory of Hegemony, *Interdisciplinary Narrative Studies in Arabic Language and Literature*. 3(1). 167-188.
doi: 10.22034/jisall.2026.593667.1153

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Ali Asghar Habibi

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran.

E-mail: ali_habibi@uoz.ac.ir



بررسی زوال روان‌شناختی روشنفکر در رمان «الشحاذ» با رویکرد میان‌رشته‌ای ادبی-سیاسی بر اساس نظریه

هژمونی آنتونیو گرامشی

علی اصغر حبیبی^{۱*}، حسن میرکمالی^۲

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۲ کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی اصیل

دریافت:

۱۴۰۵/۰۲/۱۲

پذیرش:

۱۴۰۵/۰۵/۰۹

بحران وجودی روشنفکر در رمان معاصر عربی غالباً از منظرهای روان‌شناختی، فلسفی یا اگزیستانسیالیستی بررسی شده است؛ درحالی‌که این رویکردها در تبیین نسبت میان بحران فردی و سازوکارهای پنهان قدرت با محدودیت مواجه‌اند. رمان «الشحاذ» اثر نجیب محفوظ، با روایت فروپاشی تدریجی شخصیت عمر الحمزاوی، بستری مناسب برای واکاوی پیوند میان ساختارهای سلطه و زوال روان‌شناختی روشنفکر فراهم می‌آورد. هدف این پژوهش ارائه خوانشی نو از این رمان از رهگذر تلفیق نقد ادبی و نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی است. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی میان‌رشته‌ای، مبتنی بر تلفیق نقد ادبی و نظریه هژمونی گرامشی، انجام شده است. در این چارچوب، فرایندپذیرش تدریجی ارزش‌های نظم مسلط و تأثیر آن بر بحران هویتی و روان‌شناختی عمر الحمزاوی در رمان تحلیل شده است. نتایج نشان می‌دهد که بحران عمر الحمزاوی در قالب زنجیره‌ای از نشانه‌های روایی و روان‌شناختی شکل می‌گیرد: بی‌رغبتی به کار، فاصله‌گیری از تعهد سیاسی، ناتوانی در یافتن معنا در زندگی و گرایش مکرر به روابط عاطفی و خلوت‌گزینی، از گسست او از هویت روشنفکرانه پیشین حکایت می‌کند. همچنین، بر اساس این یافته‌ها محفوظ فرایند دگرگونی عمر الحمزاوی را نه از طریق بیان مستقیم ایدئولوژیک، بلکه از خلال تغییر رفتار و نگرش او، گفت‌وگو با هم‌نسلان سیاسی‌اش، فاصله‌گیری از تعهدات پیشین و پناه‌بردن مکرر به روابط عاطفی و انزوا بازنمایی کرده است؛ به‌گونه‌ای که پذیرش تدریجی ارزش‌های نظم مسلط، در سطح روایت به صورت کاهش کنش‌مندی و تشدید بحران هویت شخصیت آشکار می‌شود.

کلمات کلیدی: نقد سیاسی-ادبی، نظریه هژمونی، آنتونیو گرامشی، زوال روان‌شناختی روشنفکر، «الشحاذ»، نجیب محفوظ.

استناد: حبیبی، ع.ا. میرکمالی، ح. (۱۴۰۵). بررسی زوال روان‌شناختی روشنفکر در رمان «الشحاذ» با رویکرد میان‌رشته‌ای ادبی-سیاسی بر اساس نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی، *روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی*. ۳(۱). ۱۶۷-۱۸۸.

doi: 10.22034/jisall.2026.593667.1153

ناشر: دانشگاه زابل حق مؤلف © نویسندگان.



۱. مقدمه

بحران روشنفکر یکی از مسائل مهم در رمان معاصر عربی است که در قالب فاصله‌گرفتن از آرمان‌های گذشته، احساس بی‌معنایی و ناتوانی در برقراری پیوندی مؤثر با جامعه بازنمایی می‌شود. رمان «الشحاذ» (۱۹۶۵) اثر نجیب محفوظ نیز از این منظر، روایت بحران تدریجی عمر الحمزاوی است؛ شخصیتی که باوجود موفقیت حرفه‌ای و جایگاه اجتماعی، دچار ملال و احساس تهی‌بودگی می‌شود و به‌تدریج از زندگی خانوادگی، حرفه‌ای و اجتماعی خود فاصله می‌گیرد. این بحران تنها به وضعیت فردی شخصیت محدود نمی‌شود، بلکه با دگرگونی او از روشنفکری آرمان‌خواه به فردی سازگار با شرایط موجود پیوند دارد. ازاین‌رو، برای بررسی این دگرگونی و نسبت آن با بحران شخصیت، رویکرد میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی مناسب به نظر می‌رسد؛ زیرا این نظریه امکان بررسی چگونگی پذیرش تدریجی ارزش‌های مسلط و تأثیر آن بر تغییر آگاهی و کنش روشنفکر را فراهم می‌کند.

باوجود پژوهش‌های متعدد درباره رمان «الشحاذ» با تمرکز بر ابعاد وجودی، فلسفی، اجتماعی و روان‌شناختی آن، فرایند دگرگونی عمر الحمزاوی از روشنفکری آرمان‌خواه به فردی سازگار بانظم موجود و ارتباط این دگرگونی با بحران نهایی او کمتر موردتوجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر این فرایند را با بررسی فاصله‌گیری عمر از تعهد سیاسی و آرمان‌های گذشته، بروز ملال و بی‌معنایی، تلاش‌های نافرجام برای بازیابی معنا و سرانجام انزوا و فروپاشی روانی دنبال می‌کند و این تحولات را با مفهوم هژمونی گرامشی، به‌ویژه درونی شدن ارزش‌های نظم مسلط و تضعیف کنش انتقادی، تبیین می‌کند. ازاین‌رو، پژوهش نشان می‌دهد که بحران عمر در متن رمان، صرفاً بحرانی فردی نیست، بلکه با دگرگونی تدریجی هویت روشنفکرانه و پذیرش ارزش‌های نظم مسلط پیوند دارد. افزون بر این، پژوهش حاضر با پیوند نقد ادبی و نظریه سیاسی، بر ظرفیت رویکردهای میان‌رشته‌ای در تحلیل روایت معاصر عربی تأکید می‌کند.

این پژوهش باتکیه بر نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی، نسبت هژمونی، جامعه مدنی و سازوکارهای شکل‌گیری پذیرش ارزش‌های مسلط در رمان «الشحاذ» (۱۹۶۵) نجیب محفوظ را تحلیل می‌کند. این رویکرد، بحران روان‌شناختی عمر الحمزاوی را نه صرفاً تجربه‌ای فردی، بلکه پیامد درونی‌سازی گفتمان هژمونیک می‌داند و از این رهگذر، لایه‌های پنهان ایدئولوژیک روایت را آشکار می‌سازد. الگوی پیشنهادی پژوهش می‌تواند در تحلیل سایر رمان‌های معاصر عربی با رویکرد ادبی - سیاسی نیز به کار گرفته شود.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی فرایند دگرگونی عمر الحمزاوی در رمان «الشحاذ» از روشنفکری آرمان‌خواه به شخصیتی سازگار بانظم موجود و تبیین ارتباط این دگرگونی با ملال، بحران هویت و

فروپاشی روانی او، با بهره‌گیری از نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی است. پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای، این فرایند را از خلال رفتار، گفت‌وگوها و تحولات شخصیت عمر در سیر روایت بررسی می‌کند.

پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به پرسش‌های زیر می‌باشد:

- سازوکارهای هژمونی در رمان «الشحاذ» چگونه در فرایند دگرگونی عمر الحمزاوی و فاصله‌گیری او از هویت روشنفکرانه‌اش بازنمایی شده‌اند؟
- این دگرگونی چگونه به ملال، بحران هویت و فروپاشی روانی عمر الحمزاوی منجر می‌شود چگونه این فرایند را بازنمایی می‌شود؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

در خصوص کاربرد نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی در تحلیل رمان «الشحاذ» نجیب محفوظ نیز پژوهش‌هایی انجام شده است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

حمید (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «المثقف فی الفكر أنطونیو غرامشی» به تبیین جایگاه روشنفکر در اندیشه آنتونیو گرامشی پرداخته و با تشریح ویژگی‌های روشنفکر سنتی و روشنفکر ارگانیک، نقش آنان را در تحقق هژمونی فرهنگی، شکل‌دهی به افکار عمومی و تحول ساختارهای اجتماعی مورد بررسی قرار داده است.

أنیس روسمی (۲۰۲۳) در پایان‌نامه «الصراع الداخلي للشخصية الرئيسية في رواية الشحاذ لنجيب محفوظ: دراسة سيكولوجية سلوكية» با رویکرد روان‌شناسی رفتارگرا و بر اساس نظریه اسکینر، به تحلیل تعارضات درونی شخصیت عمر الحمزاوی پرداخته و نشان داده است که این تعارضات در قالب اضطراب، نارضایتی وجودی، بی‌مسئولیتی و رفتارهای انحرافی مانند خیانت و افراط‌گرایی بروز می‌یابد.

بوخلوط خولة و هنی لخصر (۲۰۲۱) در رساله‌ای با عنوان «فكرة العبثية في رواية الشحاذ لنجيب محفوظ» با رویکردی فلسفی و اجتماعی، به بررسی مفهوم پوچی در رمان «الشحاذ» پرداخته و نشان داده‌اند که این رمان با بازنمایی بحران وجودی، اضطراب انسان معاصر، و تجربه آزادی و سرکشی، بازتابی از گفتمان فلسفه عبث در ساختار روایی، شخصیت‌پردازی و زبان اثر است.

هویزباوم (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «گرامشی والنظرية السياسية» با بازخوانی اندیشه سیاسی گرامشی، مفهوم هژمونی را محور تحلیل خود قرار داده و نشان داده است که تداوم قدرت سیاسی بیش از آنکه بر اجبار استوار باشد، به کسب رضایت اجتماعی، نقش جامعه مدنی و رهبری فکری و فرهنگی وابسته است.

زهره (۲۰۱۷) در پژوهشی با عنوان «غربة العالم فی رواية الشحاذ لنجیب محفوظ» به بررسی تحول در شیوه‌های روایت در رمان «الشحاذ» پرداخته و نشان داده است که این اثر بافاصله گرفتن از رئالیسم کلاسیک، به سمت فروپاشی عناصر روایی مانند زمان، مکان، پیرنگ و شخصیت حرکت می‌کند؛ امری که بازتابی از بحران معنایی و احساس بیگانگی انسان معاصر در متن روایت است.

فتوحی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «عرف عام در نظریه‌های آنتونیو گرامشی» به تبیین جایگاه مفهوم عرف عام در اندیشه گرامشی پرداخته و نشان داده است که هژمونی از طریق نهادهای جامعه مدنی و پذیرش تدریجی ارزش‌های طبقه مسلط بازتولید می‌شود و عرف عام در عین تثبیت هژمونی، می‌تواند بستری برای شکل‌گیری ضد هژمونی نیز باشد.

عطار (۲۰۱۲) در پژوهشی با عنوان «الفلسفة العملية الايطالية غرامشی نموذجاً» به تبیین مبانی فلسفه عملی گرامشی پرداخته و با تأکید بر مفاهیم هژمونی فرهنگی، ایدئولوژی، روشنفکر سنتی و روشنفکر ارگانیک، نقش روشنفکر را در شکل‌دهی آگاهی اجتماعی، نقد سلطه و تحقق تغییرات فرهنگی و سیاسی بررسی کرده است.

پژوهش‌های پیشین درباره «الشحاذ» عمدتاً بر ابعاد فلسفی، روان‌شناختی و روایی، و مطالعات گرامشی نیز بر مفاهیم هژمونی، روشنفکر و نقش او در جامعه مدنی متمرکز بوده‌اند؛ اما پیوند این دو حوزه در تحلیل دگرگونی شخصیت عمر الحمزاوی کمتر بررسی شده است. پژوهش حاضر با تلفیق نقد ادبی و نظریه هژمونی گرامشی، فرایند درونی شدن ارزش‌های مسلط و پیامد آن را در سیر ملال، گریز، انزوا و فروپاشی روانی عمر تحلیل می‌کند.

۲. چارچوب نظری و روش‌شناسی میان‌رشته‌ای

۲-۱. چارچوب نظری

نجیب محفوظ (۱۹۱۱-۲۰۰۶)، نویسنده برجسته مصری و نخستین نویسنده عرب برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۸، با بهره‌گیری از شیوه‌های واقع‌گرایانه، تحولات اجتماعی و تاریخی مصر و کشمکش‌های درونی شخصیت‌ها را بازنمایی کرده و آثارش را به بستری مناسب برای خوانش‌های انتقادی و میان‌رشته‌ای تبدیل کرده است (النقاش، ۱۹۹۵: ۲۶). رمان «الشحاذ» سرگذشت عمر الحمزاوی، وکیل موفق است که آرمان‌های فکری و گرایش‌های معنوی گذشته خود را در بستر زندگی حرفه‌ای و مناسبات اجتماعی، به تدریج در برابر ارزش‌های مسلط و هنجارهای پذیرفته‌شده به حاشیه می‌راند و به زندگی مبتنی بر موفقیت شغلی، رفاه و دستاوردهای مادی روی می‌آورد. درونی‌شدن تدریجی منطق مسلط اجتماعی، به فرسایش درونی، بی‌معنایی و بحران هویت او می‌انجامد و پیوندش با گذشته آرمانی و هویت روشنفکرانه‌اش را تضعیف می‌کند.

این فروپاشی در کنش‌های فردی و روابط خانوادگی او نیز بازتاب می‌یابد و در نهایت به کناره‌گیری از نظم پیشین زندگی و انتخاب انزوایی خودخواسته منجر می‌شود؛ وضعیتی که در پایان روایت، در مرز میان انفعال، گسست از کنش اجتماعی و فروپاشی روانی تثبیت می‌شود و زمینه را برای خوانش آن در چارچوب سلطه نرم، درونی‌سازی ارزش‌های مسلط و پیامدهای روانی آن بر سوژه روشنفکر فراهم می‌کند. تحلیل گفتمان انتقادی به‌عنوان رویکردی نوین در مطالعات گفتمانی، صرفاً به خوانش و بررسی متن محدود نمی‌شود، بلکه با تمرکز بر رابطه میان گفتمان و شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکل‌گیری آن، به شناسایی ساخت‌های ایدئولوژیکی می‌پردازد که در بستر گفتمان قدرت شکل گرفته و ممکن است به‌صورت آگاهانه یا ناخودآگاه، بدیهی و طبیعی تلقی شوند. این رویکرد همچنین چگونگی بازتولید و انتقال این ساخت‌های ایدئولوژیک از طریق عناصر و سازوکارهای زبانی به مخاطب و تأثیر شرایط اجتماعی بر فرایند تولید، توزیع و دریافت گفتمان را مورد بررسی قرار می‌دهد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۷).

علاوه بر تحلیل ساختارهای زبانی، این رویکرد به بررسی رابطه میان گفتمان، قدرت و جامعه نیز توجه دارد. از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان صرفاً یک متن زبانی نیست، بلکه پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی است که حامل پیام‌هایی مرتبط با ساختارهای قدرت و روابط اجتماعی می‌باشد. در این چارچوب، گفتمان به‌عنوان ابزاری برای بازتولید، تثبیت یا به چالش کشیدن روابط قدرت تلقی می‌شود و اثرات آن بر کنش‌های اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد (عرب یوسف‌آبادی و میرکمالی، ۲۰۲۵: ۳۵۵).

آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷)، متفکر و نظریه‌پرداز ایتالیایی مارکسیست، از مهم‌ترین اندیشمندانی است که در تحلیل رابطه قدرت، فرهنگ و جامعه نقش داشته است. اندیشه‌های او، به‌ویژه مفهوم هژمونی، در دفترهای زندان بسط یافت و بعدها به یکی از مباحث مهم در مطالعات قدرت و فرهنگ تبدیل شد (بلحسن، ۱۹۸۴: ۱۶).

مفهوم هژمونی از نظر ریشه‌شناختی به واژه یونانی «هژمونیا» به معنای رهبری بازمی‌گردد و در کاربرد نظری، به موقعیت برتر یک کنشگر در هدایت و سازمان‌دهی دیگر کنشگران اشاره دارد. این مفهوم در روابط بین‌الملل نیز برای تبیین میزان نفوذ یک قدرت بر سایر کشورها، از رهبری غیرمستقیم تا سلطه مستقیم، به کار می‌رود. باین‌حال، در پژوهش حاضر، هژمونی در معنای گرامشی آن مدنظر است؛ فرایندی که طی آن، سلطه نه صرفاً از طریق اجبار، بلکه با نفوذ در ارزش‌ها، باورها و شیوه‌های ادراک افراد از جهان، به پذیرش و بازتولید نظم موجود می‌انجامد.

در اندیشه گرامشی، هژمونی به سلطه‌ای پایدار در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک اشاره دارد که از طریق پذیرش نسبی و رضایت‌مندانه گروه‌های تحت سلطه بازتولید می‌شود و ماهیت سلطه‌گرانه آن آشکار نیست (آبرکراجی و همکاران، ۱۳۶۷: ۱۶۷).

در این چارچوب، هژمونی فراتر از سلطه سیاسی، فرایندی است که از طریق شکل‌دهی به باورها و ارزش‌های اجتماعی، پذیرش نظم موجود را ممکن می‌سازد. این رویکرد در تحلیل رمان «الشحاذ» اهمیت دارد؛ زیرا دگرگونی عمر الحمزوی نه از اجبار مستقیم، بلکه از تغییر تدریجی نگرش‌ها و ارزش‌های او ناشی می‌شود. از این رو، بررسی رابطه اجبار، رضایت و سازوکارهای فرهنگی، درک کارکرد هژمونی در رمان را امکان‌پذیر می‌سازد.

از منظر گرامشی، دولت صرفاً ابزار اعمال اجبار و زور نیست، بلکه در کنار کارکردهای قهری، نقش مهمی در تولید رضایت و تثبیت سلطه از طریق سازوکارهای ایدئولوژیک ایفا می‌کند. بر این اساس، هژمونی نوعی رهبری اجتماعی - فکری تلقی می‌شود که در ظاهر بر توافق، پذیرش و نوعی رضایت داوطلبانه استوار است، اما در عمق خود به بازتولید نظم مسلط منجر می‌گردد (اندرسون، ۱۳۹۹: ۲۱).

بر همین اساس، مسئله جامعه مدنی و نسبت آن با ساختار دولت در کانون توجه گرامشی قرار گرفت و به یکی از محورهای اصلی نظریه او تبدیل شد؛ به نحوی که تحلیل قدرت و سلطه را از سطح صرفاً اقتصادی به ساحت‌های فرهنگی و نهادی گسترش داد (گرامشی، ۱۳۸۳: ۱۰).

رهبری هژمونیک در اندیشه گرامشی مبتنی بر ترکیبی از اعمال قدرت در قالب‌های هنجاری و درعین حال جلب و تثبیت رضایت عمومی است. در این چارچوب، تلاش می‌شود اعمال زور و سلطه به گونه‌ای بازنمایی شود که گویی بر پایه پذیرش اکثریت جامعه استوار است، به طوری که عنصر اجبار در دل سازوکارهای رضایت پنهان می‌گردد. این رضایت معمولاً از طریق نهادهای شکل‌دهنده افکار عمومی مانند رسانه‌ها، روزنامه‌ها، تشکلهای اجتماعی و سایر ابزارهای فرهنگی تولید می‌شود؛ نهادهایی که در برخی موارد خود نیز در معرض هدایت، دست‌کاری یا جهت‌دهی قرار می‌گیرند (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۴۲-۱۴۳).

با توجه به گستردگی نظریه هژمونی گرامشی، پژوهش حاضر بر چهار مؤلفه متناسب با ساختار روایی و نظام معنایی رمان «الشحاذ» اثر نجیب محفوظ تمرکز دارد: نمودهای جسمانی بحران اقتدار و ملال به مثابه نشانه مرضی؛ دگرگونی روشنفکر و گذار از تعهد سیاسی به سازش با قدرت؛ گریز از واقعیت مسلط و جست‌وجوی رهایی و شکست آن؛ و فرجام روشنفکر شکست‌خورده در قالب انزوا و فروپاشی. این مؤلفه‌ها مبنای تحلیل رمان قرار می‌گیرند.

۲-۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و رویکردی میان‌رشته‌ای انجام شده و در آن، نقد ادبی با نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی تلفیق شده است. ابتدا مفاهیم اصلی هژمونی، از جمله سلطه نرم، درونی‌سازی ارزش‌های مسلط، رضایت و سازگاری با نظم موجود، تبیین و سپس در تحلیل رمان «الشحاذ» نجیب محفوظ به کار گرفته شده‌اند. در این فرایند، تحولات شخصیت عمر الحمزوی، رفتار و

کنش‌های او، گفت‌وگوهایش با هم‌نسلان سیاسی و فاصله‌گیری تدریجی وی از آرمان‌ها و تعهدات پیشین بررسی شده است تا چگونگی پذیرش ارزش‌های نظم مسلط و تأثیر آن بر هویت روشنفکر و بحران روان‌شناختی شخصیت آشکار شود. بدین ترتیب، با شناسایی مفاهیم هژمونی، استخراج نشانه‌های مرتبط از متن و تفسیر ارتباط میان آن‌ها، مسیر دگرگونی عمر از فاصله‌گیری از هویت روشنفکرانه تا سازگاری اجتماعی و ناتوانی در بازیابی معنا تحلیل شده و خوانشی از رمان بر اساس پیوند میان هژمونی، دگرگونی هویت روشنفکر و بحران روان‌شناختی ارائه شده است.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. نمودهای جسمانی بحران اقتدار

در اندیشه گرامشی، پیامدهای سلطه صرفاً در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند در لایه‌های ذهنی و روانی سوژه نیز بازتاب یابد و به تدریج در قالب نشانه‌هایی همچون بی‌انگیزگی، فرسودگی درونی و احساس تهی‌بودگی ظاهر شود. از این رو، ملال را می‌توان یکی از نمودهای اولیه بحرانی دانست که در آن گسست میان فرد و نظام معنایی پیشین، در سطح تجربه زیسته آشکار می‌شود. در تلقی فلسفی، ملال وضعیتی است که طی آن جهان و پدیده‌های پیرامون برای انسان معنای خود را از دست می‌دهند و احساس خلأ و تهی‌بودگی سراسر زندگی او را فرا می‌گیرد. این وضعیت، افزون بر تجربه پوچی، واجد وجهی انتقادی نیز هست و نارضایتی عمیق فرد را نسبت به وضعیت موجود، شرایط زیست یا حتی کلیت هستی بازتاب می‌دهد. در چنین شرایطی، انسان احساس می‌کند هویت و فردیت خود را ازدست‌داده و همه چیز در نظر او تهی و فاقد معنا جلوه می‌کند (اسونسن، ۲۰۰۵: ۳۳).

از نظر لغوی، ملال به معنای خستگی، بی‌حوصلگی و نومیدی است (المعانی، ذیل «ملل»). بر همین اساس، در این پژوهش، ملال صرفاً به عنوان یک حالت روان‌شناختی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌های رفتاری و ذهنی، از جمله بی‌انگیزگی، بی‌حوصلگی، احساس تهی‌بودگی و ناتوانی در یافتن رضایت از زندگی است که در شخصیت عمر الحمزوی ظاهر می‌شود و نقطه آغاز بحران و دگرگونی تدریجی او را شکل می‌دهد: «الحق أنه نتيجة لذلك الخمود؛ ماتت رغبتی فی العمل بحال لا تصدّق. / -استمر. / -لیس تعباً بالمعنی المألوف، یخيل إلى أنى ما زلت قادراً علی العمل، ولكنی لا أرغب فيه، لم تعد لی رغبة فيه علی الإطلاق، ترکته للمحاسب المساعد فی مکتبی، وکل القضايا تؤجل عندی منذ شهر» (محفوظ، ۱۹۶۵: ۷).

در آغاز رمان، بحران عمر حمزوی در قالب علائمی چون خستگی، بی حالی و بی رغبتی به کار بروز می‌یابد؛ نشانه‌هایی که ریشه آن‌ها نه در اختلال جسمانی، بلکه در گسست هویتی و احساس بی معنایی او نهفته است. عمر که پیش‌تر روشنفکری آرمان‌خواه و کنشگر بود، با فاصله گرفتن از آرمان‌های سیاسی و هنری و پذیرش تدریجی نظم مسلط، توان کنش و مقاومت انتقادی خود را از دست می‌دهد. از منظر گرامشی، این وضعیت بیانگر پیامدهای درونی شدن هژمونی و فرسایش آگاهی انتقادی است. مراجعه عمر به پزشک و تأیید سلامت جسمانی‌اش نیز بر منشأ روانی و هویتی بحران تأکید می‌کند؛ بدین ترتیب، محفوظ ملال را به مثابه نخستین نشانه زوال روشنفکر در مواجهه با سلطه درونی شده بازنمایی می‌کند: «فتئاب عمر، ثم قال: اللعنة، إني أشم في الجو شيئا خطيرا، ويرعبي إحساس حرکی داخلی بأن بناء قائما سيتهدم» (همان: ۱۴).

در ادامه پس از اطمینان عمر از سلامت جسمانی خود، نقطه آغاز آگاهی او از ماهیت واقعی بحران درونی‌اش را نشان می‌دهد. تصویر استعاری فرو ریختن بنایی بلند بازتاب احساس فروپاشی بنیان‌های هویتی و فکری شخصیتی است که سال‌ها جایگاه اجتماعی، موفقیت حرفه‌ای و رفاه مادی را معیار تحقق خویش می‌پنداشت. از منظر هژمونی گرامشی، این فروپاشی صرفا به معنای بحران فردی نیست، بلکه نتیجه شکاف میان هویت اصیل روشنفکر و هویتی است که در اثر درونی شدن ارزش‌های نظم مسلط شکل گرفته است. از این رو، عمر درمی‌یابد که اقتدار ظاهری و موقعیت ممتاز اجتماعی او بر بنیانی استوار نیست و با آشکار شدن فقدان پشتوانه معنایی این موقعیت این بنیان، احساس ملال و فروپاشی وجودی سراسر شخصیتش را فرامی‌گیرد. بدین ترتیب، محفوظ با بهره‌گیری از این تصویر نمادین، آغاز زوال اقتدار درونی روشنفکری را ترسیم می‌کند که دیگر نمی‌تواند میان آرمان‌های گذشته و واقعیت زیسته خود تعادل برقرار سازد: «- لماذا تسرح يا عزيزي؟ / - لا شيء. / - هل أنت بخير تماما؟ / - أظن ذلك. / - ولكن خبرتي الطويلة بك تقول إنك في حاجة إلى عناية» (همان: ۱۹).

گفت‌وگوی عمر و همسرش زینب نشان می‌دهد که بحران درونی او از سطح تجربه‌ای فردی فراتر رفته و در رفتارهای روزمره نیز آشکار شده است. ناتوانی عمر در پنهان کردن آشفتگی خود و بی تأثیری سفر و تغییر محیط بر وضعیتش، بیانگر آن است که منشأ بحران نه شرایط بیرونی، بلکه فرسایش نظام معنایی شکل‌دهنده هویت و احساس تعلق اوست. از این رو، نگرانی زینب نشانه تعمیق بحرانی است که به تدریج ابعاد مختلف شخصیت عمر را دربرمی‌گیرد. بدین سان، محفوظ ملال را وضعیتی مزمن و پیش‌رونده بازنمایی می‌کند که راه‌های ظاهری و موقت رهایی نیز قادر به رفع آن نیستند.

«مصطفى وهو يضحك: ولأنه لا يوجد وحى في عصرنا، فلم يبق لأمثالك إلا التسول. التسول! في الليل والنهار. في القراءة املجدة والشعر العقيم. في الصلوات الوثنية، في باحات املاهي الليلية. في تحريك القلب الأصم بأشواك املاغمات الجهنمية» (همان: ۵۰).

در این بخش، کانون معنایی رمان و دلالت عنوان «الشحاذ» آشکار می‌شود؛ گدایی نه به معنای فقر اقتصادی، بلکه به‌مثابه تهیدستی معنوی و جست‌وجوی معنا. عمر، با وجود برخورداری از ثروت، شهرت و منزلت اجتماعی، برای پرکردن خلأ وجودی خود به مطالعه، شعر، خوش‌گذرانی و روابط متعدد پناه می‌برد، اما هیچ‌یک آرامش و رضایت درونی او را تأمین نمی‌کند. این ناکامی از فروپاشی افقی معنایی ناشی می‌شود که پیش‌تر به زندگی او جهت و غایت می‌بخشید. در نتیجه، تلاش‌های او برای رهایی، به‌جای بازسازی هویت، ملال، گسست درونی و فروپاشی روابط خانوادگی و سرمایه مادی را تشدید می‌کنند. بدین ترتیب، محفوظ گدایی را به استعاره‌ای از سرگردانی روشنفکری تبدیل می‌کند که پس از ازدست‌دادن آرمان‌هایش، در جست‌وجوی معنایی ازدست‌رفته است.

۲-۳. دگرگونی روشنفکر

روشنفکر در جایگاه اجتماعی خود، تنها به فعالیت فکری و فرهنگی محدود نمی‌شود، بلکه درک، تبیین و نقد شرایط جامعه نیز از مهم‌ترین ابعاد نقش او به شمار می‌آید. هرگاه این نقش انتقادی به‌تدریج تضعیف شود و روشنفکر از آرمان‌ها و تعهدات اجتماعی پیشین خود فاصله بگیرد، زمینه برای سازگاری او با شرایط موجود فراهم می‌شود. در چنین وضعیتی، فعالیت فکری و فرهنگی ممکن است به‌جای حفظ رویکرد انتقادی، در جهت پذیرش ارزش‌ها و الزامات نظم مستقر حرکت کند.

از این منظر، دگرگونی روشنفکر را می‌توان در فرایند فاصله گرفتن از آرمان‌های اولیه، تضعیف مسئولیت اجتماعی و تغییر نحوه مواجهه او با ساختار موجود بررسی کرد. لذا؛ دگرگونی روشنفکر به‌مثابه فرایندی در نظر گرفته می‌شود که طی آن، شخصیت از موضع آرمان‌خواهانه و انتقادی خود فاصله گرفته و به‌تدریج در منطق نظم مسلط ادغام می‌شود؛ فرایندی که زمینه‌ساز تغییر هویت فکری و شکل‌گیری بحران درونی او است: «فہتف محتجا: لا تقل ذلك، لا تفقدنی البقیة الباقیة من العزاء. / -تحركت مخاوفه مرة أخرى، وشعر بأنه جثة منسية فوق سطح الأرض، وقال: مارسنا عملا، وتزوجنا وأنجبنا، ولكن یخيل إلى أنه ليس لی ما أحصده إلا الهباء، ولكن معذرة لا یحق لی أن أتکلم عن نفسي» (محفوظ، ۱۹۶۵: ۷۳).

نمونه‌مثال فوق یکی از روشن‌ترین نمودهای دگرگونی شخصیت عمر حمزوی را به نمایش می‌گذارد. رویارویی دوباره او با عثمان که سال‌ها زندان و محرومیت را در راه آرمان‌های سیاسی خود تحمل کرده است، فاصله عمیق میان دو مسیر متفاوت را آشکار می‌سازد. عمر که روزگاری در کنار عثمان در مبارزات سیاسی حضور داشت، در آغاز مسیر دگرگونی خود، به‌تدریج اعتبار آرمان‌های سیاسی گذشته را ازدست‌رفته می‌بیند و آن‌ها را پاسخ‌گوی واقعیت زندگی نمی‌داند. ازاین‌رو، از آرمان‌گرایی و کنش سیاسی فاصله می‌گیرد و موفقیت حرفه‌ای، رفاه اقتصادی و زندگی خانوادگی را

جایگزین تعهدات پیشین خود می‌کند. این گذار از آرمان‌گرایی به پذیرش واقعیت موجود، نقطه آغاز دگرگونی شخصیت عمر و فاصله‌گرفتن تدریجی او از هویت روشنفکرانه پیشینش است. بااین‌حال، اعتراف او به اینکه «چیزی جز باد به دست نیاوردم» نشان می‌دهد این جابه‌جایی هرگز نتوانسته خلأ ناشی از دست‌کشیدن از آرمان‌های پیشین را جبران کند. در واقع، محفوظ دگرگونی روشنفکر را نه به‌عنوان تغییری صرف در سبک زندگی، بلکه به‌مثابه استحاله‌ای تدریجی در نظام ارزش‌های او ترسیم می‌کند؛ فرایندی که در آن، کنش انتقادی و مسئولیت اجتماعی جای خود را به پذیرش نظم مسلط و اشتغال به زندگی روزمره می‌دهد. ازاین‌رو، احساس پوچی عمر بیش از آنکه ناشی از ناکامی‌های شخصی باشد، پیامد فاصله‌گرفتن او از هویت روشنفکرانه‌ای است که روزگاری بنیان اندیشه و کنش وی را تشکیل می‌داد.

«وضاق عثمان بصمته، فسأله مستدرجا: حدثني عن أصحابنا. / أوه... تفرقوا، لا أعرف منهم اليوم إلا مصطفی المنياوی. / وماذا فعلتم؟ / ما أبغض حسابك العسير / - الحق أن السنوات التي تلت القبض عليكم اتسمت بالعنف والإرهاب، فلم يكن بد من أن نركن إلى الصمت، ثم انشغل كل بعمله، وتقدم بنا العمر على نحو ما، ثم قامت الثورة، وانهار العالم القديم» (همان: ۷۴).

این گفت‌وگو فرایند دگرگونی عمر و هم‌نسلان او را از تعهد سیاسی به کناره‌گیری و سازگاری با وضعیت موجود نشان می‌دهد. عبارت «همه پراکنده شدند» از فروپاشی جمعی حکایت دارد که پیش‌تر اعضای آن را فعالیت‌ها و آرمان‌های مشترک به یکدیگر پیوند می‌داد. اشاره عمر به «سال‌های پس از دستگیری شما» و توصیف آن دوران به‌عنوان سال‌های زور و وحشت، فضای سیاسی‌ای را نشان می‌دهد که در آن ادامه فعالیت‌های پیشین برای این گروه دشوار شده است؛ ازاین‌رو، آنان چاره‌ای نداشتند جز این‌که به سکوت پناه ببرند.

بدین ترتیب، سکوت در آغاز واکنشی به شرایط سیاسی زمانه است، اما در ادامه به فاصله‌گیری تدریجی از کنش جمعی می‌انجامد؛ چنان‌که عبارت «هر کسی سرگرم کار خودش شد» نشان می‌دهد که آرمان و فعالیت مشترک جای خود را به اشتغال و زندگی فردی داده است. سپس، با اشاره به انقلاب و ویران شدن دنیای قدیم، تغییرات سیاسی و اجتماعی مصر در متن گفت‌وگو بازتاب می‌یابد؛ اما این تحولات نیز به بازگشت جمع روشنفکران به آرمان‌های پیشین نمی‌انجامد. ازاین‌رو، محفوظ از خلال همین گفت‌وگو نشان می‌دهد که عمر و دوستانش در گذر تحولات سیاسی، از کنش و تعهد جمعی گذشته فاصله گرفته و به‌تدریج با شرایط جدید سازگار شده‌اند؛ بنابراین، دگرگونی روشنفکر در رمان فرایندی تدریجی است که از سکوت و پراکندگی آغاز می‌شود و با غلبه زندگی فردی بر تعهد و آرمان سیاسی ادامه می‌یابد.

۳-۳. گریز از واقعیت مسلط

در ادبیات جامعه‌شناسی، شکاف‌های اجتماعی به‌عنوان یکی از پیامدهای تداوم تعارض‌ها و نابرابری‌های ساختاری شناخته می‌شوند و بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان، در گونه‌هایی همچون شکاف‌های انتسابی، نگرشی و اعتقادی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، بخشی و مبتنی بر ویژگی‌های هویتی دسته‌بندی می‌شوند. این شکاف‌ها از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده تحولات اجتماعی به شمار می‌آیند و در صورت استمرار تضادهای اجتماعی، به گسترش گسست میان فرد و ساختارهای مسلط جامعه می‌انجامند.

در چنین شرایطی، گریز اجتماعی می‌تواند به‌عنوان یکی از واکنش‌های فرد در برابر نارضایتی از وضعیت موجود و ناتوانی در ایجاد تغییر در ساختارهای مسلط پدیدار شود. از این‌رو، هنگامی که تعارض‌های اجتماعی در بلندمدت تداوم یابند، زمینه شکل‌گیری شکاف‌های اجتماعی و گرایش افراد به کناره‌گیری یا جست‌وجوی راه‌هایی برای رهایی از واقعیت مسلط فراهم می‌شود. بررسی روندهای اجتماعی نیز نشان می‌دهد که این وضعیت معمولاً با افزایش گسست میان گروه‌های اجتماعی و تشدید فاصله افراد از نظم حاکم همراه است (Lipset & Rokkan, 1967, 80).

«-وقالت ورده سوف تندم علی قرارک./ - کلا، لم أعد أطیق الحیاة الکاذبة./ - وفکرت فی قلق، ثم تساءلت: کم أخشی أن أفشل فی إسعادک!/- لکننی سعید بالفعل» (محفوظ، ۱۹۶۵: ۵۴).

یکی از مهم‌ترین نقاط عطف رمان تلاش نافرجام عمر برای گریز از واقعیت مسلط است. او پس از ناتوانی در یافتن معنا در موقعیت اجتماعی، حرفه‌ای و خانوادگی خود، می‌کوشد با گسستن از زندگی پیشین و ازدواج با ورده، هویتی تازه برای خویش بنا کند. از این‌رو، عبارت «دیگر نمی‌توانم زندگی دروغی را تحمل کنم» تنها بیان نارضایتی از زندگی زناشویی نیست، بلکه نشان‌دهنده فروپاشی تمامی نظام معنایی است که شخصیت سال‌ها بر اساس آن زیسته است. در مقابل، هشدار ورده مبنی بر اینکه می‌ترسم نتوانم خوشبخت کنم از همان آغاز شکست این مسیر را پیش‌آگاهی می‌کند؛ زیرا منشأ بحران، نه در روابط عاطفی، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر شخصیت و ادراک او از جهان ریشه دارد. هرچند عمر با اطمینان از خوشبختی سخن می‌گوید، اما این احساس صرفاً آرامشی موقتی و حاصل جابه‌جایی ظاهری موقعیت زندگی است، نه دگرگونی بنیادین در جهان‌بینی او. وانگهی، این تجربه نیز همچون سایر تلاش‌هایش برای رهایی، به تدریج کارکرد خود را از دست می‌دهد و شخصیت بار دیگر به همان خلأ وجودی و سرگشتگی پیشین بازمی‌گردد.

نتیجه آنکه؛ گریز از واقعیت مسلط، هنگامی که صرفاً در قالب تغییرات فردی و بیرونی دنبال شود، نه تنها به رهایی نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند چرخه بحران را بازتولید کند. در این زمینه، احساس بی‌تعلقی و کاهش حس تعلق، در صورت تداوم و فقدان سازوکارهای مؤثر برای تعدیل آن، می‌تواند به تشدید

گسست و بی‌ثباتی اجتماعی بینجامد و توانایی نظام اجتماعی برای مدیریت تعارض‌ها را کاهش دهد (قوام و مالمیر، ۱۳۹۳: ۱۷۸). از این منظر، گریز عمر از واقعیت موجود، بدون تغییر در بنیان‌های بحران، به‌جای رهایی، او را در چرخه‌ای از گسست و ناکامی گرفتار می‌کند: «وتفحصها بحب استطلاع، وهو يعجب للقوة التي تدفعه نحوها، ودعاها للذهاب معه، فقالت: ليس الليلة. / فضبط أعصابه متسائلاً: متى؟ / لیکن غدا» (محفوظ، ۱۹۶۵: ۶۰).

در ادامه داستان، تلاش عمر برای رهایی از بحران به جابه‌جایی پی‌درپی در روابط عاطفی می‌انجامد، بی‌آنکه این روابط تغییری در وضعیت درونی او ایجاد کنند. کشش او به‌سوی مارگریت، درحالی‌که هنوز زندگی مشترکش با ورده در آغاز راه است، نشان می‌دهد که عمر به‌جای مواجهه با علت نارضایتی خود، می‌کوشد با تغییر رابطه عاطفی، احساس ملال و نارضایتی را کاهش دهد. اصرار او برای دیدار با مارگریت نیز این الگو را تأیید می‌کند؛ زیرا پس از هر انتخاب جدید، بحران اصلی همچنان پابرجا می‌ماند. از این‌رو، رابطه با مارگریت نیز مانند رابطه با ورده به راهی برای گریز موقت از ملال تبدیل می‌شود، نه راهی برای حل آن. تکرار این رفتار نشان می‌دهد که مسئله عمر در خود روابط عاطفی نیست، بلکه در ناتوانی او برای یافتن معنایی پایدار در زندگی و مواجهه با هویت ازدست‌رفته خویش است؛ بنابراین، حرکت عمر از ورده به مارگریت را نمی‌توان نشانه رهایی دانست؛ زیرا با تغییر هر رابطه، احساس نارضایتی او از میان نمی‌رود و تلاش برای یافتن آرامش، بار دیگر به همان بحران بازمی‌گردد. این تکرار، شکست عمر در بازیابی معنای زندگی و عمیق‌تر شدن گسست او از هویت پیشینش را آشکار می‌کند.

«وَأَمْسَ جَلْتُ بِأَنْحَاءِ الْحَدِيقَةِ مَرْدَدًا شَعْرَ الْمَجْنُونِ. وَعِنْدَمَا بَلَغْتَ السُّورَ الشَّمَالِيَّ الَّذِي تَرَى وَرَاءَ التَّرْعَةِ، هَزَنِي صَوْتُ حَلْقِي وَهُوَ يَصِيحُ: أَيْنَ الْبَابُ يَا رَجُلُ؟» (همان: ۸۷).

صحنه فوق تلاش عمر حمزای برای رهایی از بحران درونی به تصویر کشیده می‌شود؛ تلاشی که این بار نه در لذت‌های زودگذر، بلکه در پناه‌بردن به جهان شعر و انزوای آگاهانه متجلی می‌شود. کناره‌گیری او از زندگی شهری و حضور در باغ، همراه با خواندن اشعار مجنون، بیانگر بازگشت به آرمانی است که سال‌ها پیش در هیاهوی زندگی حرفه‌ای و الزامات اجتماعی به فراموشی سپرده بود. با این حال، صدای ناگهانی که سکوت باغ را درهم می‌شکند، نشان می‌دهد که حتی این خلوت شاعرانه نیز قادر به گسستن پیوند او با واقعیت بحرانی پیرامونش نیست. شعر، برخلاف انتظار عمر، به سرچشمه بازآفرینی معنا تبدیل نمی‌شود، بلکه تنها مجالی موقت برای تعلیق رنج فراهم می‌آورد. این وضعیت را می‌توان در چارچوب مفهوم خلأ وجودی نیز توضیح داد؛ «حالتی که فرد در آن زندگی خود را فاقد معنا، هدف و ارزش می‌یابد و در نتیجه با پریشانی عمیق روانی مواجه می‌شود» (غیائی و غیائی، ۱۴۰۳: ۲). زیرا هنگامی که پس از فروپاشی همه بنیان‌های فکری و هویتی رخ دهد، شعر دیگر توان احیای

سوژه را ندارد و نهایتاً شعر نیز همانند روابط عاطفی پیشین، از مسیر رهایی به ابزاری برای گریز از واقعیت مسلط فروکاسته می‌شود و سرانجام در برابر عمق بحران ناتوان می‌ماند. این ناکامی، چرخه شکست‌های پی‌درپی عمر را کامل کرده و نشان می‌دهد که هیچ راه‌حل فردی و موقتی، بدون بازسازی بنیادین افق معنایی زندگی، قادر به پایان‌دادن به ملال و سرگشتگی او نیست.

۳-۴. فرجام روشنفکر شکست‌خورده

در اندیشه گرامشی، روشنفکر صرفاً تولیدکننده دانش نیست، بلکه کارکردی اجتماعی و تاریخی بر خویش را پدید می‌آورد و این گروه وظیفه دارند با ایجاد انسجام فکری، تقویت همبستگی و شکل‌دهی به آگاهی مشترک، در راستای منافع و اهداف آن طبقه ایفای نقش کنند (زاهدی و حیدرپور، ۱۳۸۸: ۱۳۲). عهده دارد و در شکل‌دهی به آگاهی جمعی و انسجام فکری طبقه اجتماعی خود نقش ایفا می‌کند. از این‌رو، فاصله‌گرفتن او از این رسالت یا ناتوانی در ایفای آن، تنها به یک ناکامی فردی محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند به گسست هویتی، انزوا و فروپاشی تدریجی موقعیت روشنفکر بینجامد.

گرامشی بر این باور است که هر طبقه اجتماعی، متناسب با جایگاه خود در نظام تولید اقتصادی، روشنفکران اندام‌واره خاص بر این اساس، انزوا و فروپاشی روشنفکر نه صرفاً پیامد بحران‌های فردی، بلکه نتیجه گسست تدریجی او از کارکرد اجتماعی و هویت روشنفکری‌اش تلقی می‌شود؛ فرایندی که سرانجام به فروپاشی درونی و ناتوانی او در برقراری ارتباط مؤثر با جامعه و خویشتن می‌انجامد.

«عندما يظفر قلبك بضالته سيجد نفسه خارج أسوار الزمان والمكان. ولكنك ما زلت تشقى باللوعة فى البيت الصغير ككوخ، تنبسط من حولك الأرض المعشوشبة، وتحيط بها على مدى السور أشجار السرو الرفيعة المقام. متى اليوم الذى يغيب عنك السرو وما يحقد» (محموظ، ۱۹۶۵: ۸۶).

این قسمت نقطه اوج فرایند فروپاشی شخصیت عمر و تجلی نهایی انزوای روشنفکری است که تمامی راه‌های ممکن برای بازیابی معنا را آزموده، اما هیچ یک او را به رهایی نرسانده است. پس از ناکامی در سفر، بازگشت به حرفه، تجربه روابط متعدد عاطفی و حتی پناه‌بردن به شعر، عمر سرانجام از تمامی پیوندهای اجتماعی و عاطفی خود فاصله می‌گیرد و زیستن در انزوای مطلق را برمی‌گزیند. تصویر خانه کوچک، علفزار و دیوار بلند سروها تنها توصیفی از یک مکان نیست، بلکه بازنمایی نمادین جهانی بسته و محصور است که شخصیت در آن از هرگونه ارتباط مؤثر با جامعه و زندگی پیرامون خود محروم شده است. اشاره به یافتن گمشده قلب نیز در تقابل با وضعیت واقعی عمر، معنایی طعنه‌آمیز می‌یابد؛ زیرا او نه به کشف حقیقت، بلکه به نوعی تعلیق و گریز از جهان بیرونی رسیده است. انزوای او دیگر انتخابی آگاهانه برای تأمل یا خودسازی نیست، بلکه پیامد نهایی شکست تمامی تلاش‌های پیشین

و فروپاشی تدریجی هویت فردی اوست. بی‌ترتیب، این فرجام، شخصیتی را ترسیم می‌کند که با ازدست‌دادن افق‌های آرمانی و ناتوانی در بازسازی معنای زندگی، از متن جامعه کنار می‌رود و در حصاری که خودساخته است، به فرجام محتوم یک روشنفکر شکست‌خورده نزدیک می‌شود.

«فتساءلت فی حزن کیف جاء بك الشيطان؟/ فأجاب بلهفة: كنا نعرف مكانك من أول يوم، وليس ذلك بالمطلب العسير علی صحفی مدرس كمصطفی، وكثیرا ما حام مصطفى حول مسكنك، وأوصی بك الفلاحین الذین یجیئونك بالطعام، ولكننا لم نرد أن نزعجك» (همان: ۹۱).

این صحنه، مرحله نهایی فروپاشی شخصیت عمر را آشکار می‌سازد؛ جایی که انزوای طولانی‌مدت، مرز میان واقعیت و ذهن را در هم می‌شکند. اقامت او در باغ دیگر صرفاً کناره‌گیری از جامعه نیست، بلکه به وضعیتی انجامیده است که در آن توانایی تشخیص تجربه عینی از بازسازی‌های ذهنی به شدت تضعیف شده است. از این رو، ورود ناگهانی عثمان و گفت‌وگوی او درباره بازگشت به فعالیت‌های سیاسی و تحت تعقیب بودنش، برای عمر نه یک رخداد قطعی، بلکه تجربه‌ای آمیخته با تردید و توهم جلوه می‌کند. در مقابل، سخنان عثمان درباره آگاهی دیرینه دوستان از محل اقامت او نشان می‌دهد که پیوند عمر با جهان بیرون هرگز به طور کامل قطع نشده بود، بلکه این خود او بود که آگاهانه همه ارتباطات اجتماعی را کنار گذاشته و در انزوای خویش فرو رفته است؛ انزوایی، به جای آنکه او را به آرامش و خودشناسی برساند، به فرسایش تدریجی ادراک و فروپاشی انسجام روانی او منتهی می‌شود. در این مرحله، عمر حمزوی نه توان بازگشت به جامعه را دارد و نه قادر است جهان درونی خود را سامان دهد: «وانطلق عیار ناری. وندت عنی تأوهة عميقة، وشعرت بألم حاد كأنه ألم حقیقی لا عبث شیطان بحلم» (همان: ۹۳).

این اتفاق، نقطه پایانی مسیر تراژیک عمر و اوج فرجام روشنفکری است که پس از فروپاشی تدریجی هویت، دیگر توان درک و واکنش متناسب با واقعیت پیرامون خود را ازدست‌داده است. هنگامی که مأموران برای بازداشت عثمان وارد باغ می‌شوند، عمر در وضعیتی قرار دارد که مرز میان واقعیت و آشفتگی ذهنی برای او از میان رفته است و او بی‌اعتنا به هشدارها به حرکت ادامه می‌دهد و هدف گلوله قرار می‌گیرد.

توصیف او از درد به عنوان دردی واقعی، نه بازی شیطان در خواب نیز از منظر روایی اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا برای نخستین بار پس از سلسله‌ای از توهم، سرگردانی و گریزهای نافرجام، شخصیت با واقعیتی انکارناپذیر مواجه می‌شود. می‌توان گفت؛ اصابت گلوله به عمر تنها یک رخداد عینی در جریان داستان نیست، بلکه نماد پایان فرایند فروپاشی شخصیتی است که در مسیر ازدست‌دادن آرمان‌ها، انزوای اجتماعی و گسست از جهان پیرامون، به نقطه‌ای رسیده است که سرنوشت او با خشونت گره می‌خورد. در عین حال، پایان گشوده رمان، امکان خوانشی دیگر را نیز پیشروی مخاطب قرار می‌دهد؛

به‌گونه‌ای که این لحظه می‌تواند نه صرفاً پایان حیات عمر، بلکه پایان وضعیت ملال، سرگشتگی و هویت ازهم‌گسیخته او تلقی شود. از این منظر، محفوظ بدون ارائه پاسخی قطعی، فرجام روشنفکر شکست‌خورده را در مرز میان نابودی و امکان‌رهایی رها می‌کند و بدین‌وسیله خواننده را به مشارکت فعال در تکمیل معنای روایت فرامی‌خواند.

نتیجه

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دگرگونی عمر الحمزای از یک روشنفکر آرمان‌خواه و فعال سیاسی به وکیلی موفق و ثروتمند، به‌صورت ناگهانی رخ نمی‌دهد، بلکه در پی مجموعه‌ای از تحولات تدریجی شکل می‌گیرد. دستگیری عثمان، گسترش فضای اختناق و پراکندگی جمع دوستان و هم‌فکران، تداوم فعالیت سیاسی را دشوار می‌سازد و به فاص‌له‌گیری تدریجی عمر از آرمان‌های پیشین می‌انجامد. در ادامه، اشتغال به حرفه وکالت، دستیابی به رفاه و ثروت و کنارگذاشتن شعر، جای فعالیت سیاسی و هویت روشنفکرانه او را می‌گیرد. از این منظر، مهم‌ترین سازوکار بازنمایی هژمونی در رمان، جایگزینی تدریجی آرمان‌گرایی و کنش انتقادی با ارزش‌هایی چون موفقیت حرفه‌ای، رفاه و سازگاری با وضعیت موجود است. بدین ترتیب، دگرگونی عمر نه در قالب اجبار مستقیم، بلکه از خلال پذیرش تدریجی شیوه‌ای از زندگی رخ می‌دهد که به فاصله‌گرفتن او از گذشته روشنفکرانه‌اش می‌انجامد.

در ادامه بحران عمر از زمانی آشکار می‌شود که موفقیت اجتماعی و اقتصادی دیگر قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای درونی او نیست. بی‌رغبتی به کار، احساس ملال، ناتوانی در یافتن معنا در زندگی خانوادگی و حرفه‌ای، گرایش به روابط عاطفی متعدد و پناه‌بردن به انزوا، از مواردی هستند که در تحلیل رمان بیشترین بسامد را در بازنمایی این بحران دارند. در این میان، بازگشت عثمان و یادآوری گذشته سیاسی، نقش مهمی در تشدید بحران عمر ایفا می‌کند؛ زیرا حضور او فاصله میان شخصیت کنونی عمر و هویت پیشینش را آشکار می‌سازد. عمر در این مرحله نه می‌تواند به آرمان‌های گذشته بازگردد و نه در زندگی کنونی خود معنایی بیابد. ازاین‌رو، روابط عاطفی، گریز از محیط زندگی و پناه‌بردن به شعر، به راه‌حلی موقت تبدیل می‌شوند که هر بار ناکام می‌مانند و بحران او را عمیق‌تر می‌کنند.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مسیر تحول عمر الحمزای در رمان از سه مرحله اصلی تشکیل می‌شود: فاصله‌گیری از هویت روشنفکرانه، جایگزینی آن با موفقیت و سازگاری اجتماعی، و سرانجام ناتوانی در بازیابی معنا. این سه مرحله، رابطه میان هژمونی و فروپاشی روانی شخصیت را در سطح روایی آشکار می‌کند. در واقع، بحران عمر زمانی شکل می‌گیرد که او پس از سال‌ها زندگی در چارچوب ارزش‌های پذیرفته‌شده، با تهی‌شدن آن ارزش‌ها از توان معنابخشی مواجه می‌شود؛ بنابراین، فروپاشی او نه صرفاً حاصل یک اختلال فردی، بلکه نتیجه گسست میان هویت آرمان‌گرای گذشته و موقعیت اجتماعی کنونی اوست؛ گسستی که با بازگشت عثمان، ملال، گریزهای نافرجام و انزوای

تدریجی در متن رمان آشکار می‌شود. از این منظر، «الشحاذ» سرگذشت روشنفکری را روایت می‌کند که پس از کنارگذاشتن گذشته خود، در لحظه مواجهه با بی‌معنایی زندگی جدید درمی‌یابد که نه امکان بازگشت به هویت پیشین را دارد و نه وضعیت کنونی می‌تواند جایگزینی برای آن باشد.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی

مقاله حاضر با حمایت معاونت پژوهشی دانشگاه زابل به شماره پژوهانه UOZ- GR 0941 انجام شده است.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان به طور مساوی در کلیه مراحل طراحی و انجام پژوهش، گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیشنویس مقاله، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله مشارکت داشتند.

اعلامیه هوش مصنوعی مولد و فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در فرایند نگارش

در نگارش این مقاله از ابزار چت‌جی‌پی‌تی جهت ویرایش ادبی و علمی مقاله استفاده شده است. تمامی خروجی‌ها توسط نویسندگان بررسی شده و مسئولیت محتوای نهایی اثر بر عهده آنان است.

تعارض منافع

این مقاله تعارض منافع ندارد.

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده‌اند و این موضوع مورد تأیید ایشان است.

بیانیه دسترسی به داده‌ها

مقاله حاضر به طور عمومی و دسترسی آزاد در سامانه نشریه «روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» با صاحب امتیازی دانشگاه زابل قابل استفاده است.

سپاسگزاری

نگارندگان از معاونت پژوهشی دانشگاه زابل صمیمانه سپاسگزاری می‌کنند.

منابع

الف) منابع عربی

بوخلوط خولة، و هنی لخصر. (۲۰۲۱). فكرة العبثية في رواية الشحاذ لنجيب محفوظ. رسالة ماجستير: جامعة محمد بوضياف بالمسيلة.

- بلحسن، عمار. (۱۹۸۴). *الأدب والأیدیولوجیا*. الجزائر: المؤسسة الوطنية للكتاب، المكتبة الشعبية.
- حمید، اسماعیل عمر. (۲۰۲۴). المثقف فی الفكر أنطونیو غرامشی. *مجلة الجامعة العراقية*، ۶۶(۳). ۶۹۴-۶۸۰.
- روسمی، أنیس. (۲۰۲۳). الصراع الداخلي للشخصية الرئيسية فی رواية الشحاذ لنجیب محفوظ: دراسة سيكولوجية سلوكية. رسالة ماجستير. جامعة الرانیری الإسلامية الحكومية.
- زهرة، خالص. (۲۰۱۷). غربة العالم فی رواية "الشحاذ" لنجیب محفوظ. *الصوتيات*، ۱۳(۱)، ۲۰۱-۲۱۰.
- عرب یوسف آبادی، عبدالباسط و میرکمالی، حسن. (۲۰۲۵). تشکیل الهویات فی قصيدة الديك لنزار قبانی فی ضوء نظرية لاکلو وموف. *ابن المقفع فی القصص والتقصید*. ۲۱(۴). ۳۵۳-۳۶۷. doi: 10.22059/jal-lq.2025.392861.1493
- عطار، أحمد. (۲۰۱۲). الفلسفة العملية الايطالية غرامشی نموذجاً. *الحوار الثقافي*، ۱(۱)، ۲۷۶-۲۸۸.
- محفوظ، نجیب. (۱۹۶۵). *الشحاذ*. قاهرة: مكتبة مصر.
- النقاش، رجاء. (۱۹۹۵). فی حب نجیب محفوظ. دار الشرف.

ب) منابع فارسی

- اسونس، لارس. (۱۳۹۴). *فلسفه ملال* (افشین خاکباز، مترجم). تهران: نشر نو.
- آندرسون، پرس. (۱۳۹۹). معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی (شاپور اعتماد، مترجم). تهران: نیلوفر.
- ترنر، بریانی، هیل، استفن، و أبرکرامبی، نیکولاس. (۱۳۷۰). فرهنگ جامعه‌شناسی (حسن پویان، مترجم). شرکت چاپخش سهامی خاص.
- زاهدی، محمدجواد و حیدرپور، محمد. (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی انزوای روشنفکران: نقد کنش‌های روشنفکران عصر مشروطه تا پایان سلطنت پهلوی اول. *جامعه‌شناسی ایران*، ۹(۱)، ۱۲۷-۱۴۱.
- فتوحی، سردار. (۱۳۹۳). عرف عام در نظریه‌های آنتونیو گرامشی. *مطالعات جامعه‌شناسی*. ۶(۲۴). ۱۳۵-۱۴۶.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل گفتمان انتقادی* (شایسته پیران و همکاران، مترجمان). مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- قوام، عبدالعلی، و مال میر، مهدی. (۱۳۹۳). ارائه یک مدل تحلیلی برای بررسی شکاف دولت-ملت: الگویابی روابط بین دولت و جامعه. *پژوهشنامه علوم سیاسی*. ۱۰(۱). ۱۵۷-۱۹۷.

ج) منابع لاتین

- Lipset, S. M., & Rokkan, S. (1967). Cleavage structures, party systems, and voter alignments: An introduction. In S. M. Lipset & S. Rokkan (Eds.), *Party systems and voter alignments: Cross-national perspectives* (pp. 1-64). Free Press.



دراسة التدهور النفسي للمثقف في رواية «الشحاذ»: مقاربة أدبية - سياسية في ضوء نظرية الهيمنة عند غرامشي

علي أصغر حبيبي^{١*}، حسن ميركمالي^٢

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٢ ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	غالباً ما جرى تناول الأزمة الوجودية للمثقف في الرواية العربية المعاصرة من منظور نفسي أو فلسفي أو وجودي، في حين تواجه هذه المقاربات حدوداً في تفسير العلاقة بين الأزمة الفردية وآليات السلطة الخفية. وتوفر رواية «الشحاذ» لنجيب محفوظ، من خلال تصويرها التدريجي لانهايار شخصية عمر الحمزاوي، مجالاً ملائماً للكشف عن الصلة بين بنى الهيمنة والتدهور النفسي للمثقف. وتهدف هذه الدراسة إلى تقديم قراءة جديدة للرواية من خلال الجمع بين النقد الأدبي ونظرية الهيمنة لدى أنطونيو غرامشي. وقد أجريت الدراسة وفق المنهج الوصفي - التحليلي، في إطار مقارنة بينية تقوم على التكامل بين النقد الأدبي ونظرية الهيمنة الغرامشية، وفي هذا الإطار، جرى تحليل عملية التقبّل التدريجي لقيم النظام السائد وتأثيرها في الأزمة الهويةية والنفسية التي يعانيها عمر الحمزاوي في الرواية. وتظهر النتائج أن أزمة عمر الحمزاوي تشكل في الرواية ضمن سلسلة مترابطة من المؤشرات السردية والنفسية؛ إذ تكشف عدم رغبته في العمل، وابتعاده عن الالتزام السياسي، وعجزه عن الشعور على معنى في حياته المهنية والأسرية، وميله المتكرر إلى العلاقات العاطفية والعزلة، تدريجياً، عن انفصاله عن هويته المثقفة السابقة. ويكشف تحليل هذا المسار أن هذا التحول يترافق مع التقبّل التدريجي لقيم النظام السائد وتراجع الفعل النقدي لدى عمر، لينتهي به الأمر إلى العزلة والانهيار النفسي. كما تظهر النتائج أن محفوظ يصوّر تحوّل عمر الحمزاوي، لا من خلال خطاب أيديولوجي مباشر، وإنما عبر تغيّر سلوكه ومواقفه، وحواراته مع رفاقه السياسيين السابقين، وابتعاده عن التزاماته السابقة، ولجوءه المتكرر إلى العلاقات العاطفية والعزلة؛ بحيث يتجلى التقبّل التدريجي لقيم النظام السائد، على المستوى السردية، في تراجع فاعلية الشخصية وتفاقم أزمتها الهويةية. ومن ثم، تقدم الدراسة، من خلال الجمع بين نظرية الهيمنة الغرامشية والتحليل الأدبي، قراءة بينية للعلاقة بين السلطة وتحول هوية المثقف وأزمته النفسية في رواية «الشحاذ».

الكلمات المفتاحية: النقد السياسي-الأدبي، نظرية الهيمنة، أنطونيو غرامشي، التدهور النفسي للمثقف، «الشحاذ»، نجيب محفوظ.

الاقتراب: حبيبي، ع. ا. ميركمالي، ح. (١٤٤٨). دراسة التدهور النفسي للمثقف في رواية «الشحاذ»: مقاربة أدبية-سياسية في ضوء نظرية الهيمنة عند غرامشي. *السرديات البينية في اللغة العربية وآدابها*. ٣ (١). ١٦٧-١٨٨.

doi: 10.22034/jisall.2026.593667.1153



الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

*- البريد الإلكتروني (الكاتب المسؤول): ali_habibi@uoz.ac.ir

A Study of the Psychological Decline of the Intellectual in Naguib Mahfouz's *The Beggar* from an Interdisciplinary Literary–Political Perspective (Based on Antonio Gramsci's Theory of Hegemony)

Ali Asghar Habibi, (Corresponding author): Associate Professor of Arabic Language and Literature, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran. Email: ali_habibi@uoz.ac.ir.

Hassan Mirkamali, Master's Student, Department of Arabic Language and Literature, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran

Introduction

The crisis of the intellectual is a significant theme in the modern Arabic novel, often expressed through the loss of ideals, meaninglessness, social alienation, and withdrawal from society. Naguib Mahfouz's *Al-Shahhadh* (*The Beggar*, 1965) explores this crisis through Omar al-Hamzawi, a successful lawyer who gradually abandons his former intellectual, political, and artistic ideals and becomes integrated into existing social structures. This transformation results in boredom, loss of meaning, and increasing isolation. This study examines Omar's transformation through Antonio Gramsci's theory of hegemony, focusing on how the internalization of dominant values weakens his critical agency and contributes to his psychological crisis.

Methodology

The study employs a descriptive-analytical methodology within an interdisciplinary framework combining literary criticism and Gramscian theory. The analysis focuses on Omar al-Hamzawi's characterization, behavior, dialogues, relationships, and psychological transformation. The principal Gramscian concepts applied are hegemony, consent, internalization of dominant values, and accommodation to the existing social order. From this perspective, domination is not maintained exclusively through direct coercion but can also operate through the production of consent and the internalization of dominant values. The study consequently examines how Omar gradually distances himself from his former intellectual and political commitments and becomes increasingly accommodated to professional success, material security, social respectability, and stability. This approach interprets his crisis not merely as an individual psychological or existential problem but as a condition connected to broader social and ideological processes.

Results and Discussion

The findings reveal that Omar's crisis unfolds gradually through estrangement from his intellectual identity, loss of meaning, and withdrawal from collective engagement. His encounter with Othman revives his former political commitments, highlighting the gap between his past ideals and present accommodation to the dominant order. From a Gramscian perspective, this transformation reflects the internalization of hegemony through consent, as material success and social stability gradually displace critical awareness. His attempts to regain meaning through love, marriage, poetry, and solitude ultimately fail, deepening his isolation and psychological distress. The final gunshot marks the culmination of his crisis, remaining open to interpretations of defeat, collapse, or liberation.

Conclusion

The study concludes that Omar al-Hamzawi's crisis in *Al-Shahhadh* cannot be understood solely as an individual psychological or existential experience. It is closely connected to the gradual transformation of his intellectual identity and the internalization of dominant social values. His movement from an idealistic and politically engaged intellectual to a successful lawyer characterized by professional achievement, material comfort, and social accommodation illustrates the operation of hegemony through consent and internalization. Boredom, professional disengagement, withdrawal from collective life, unsuccessful attempts at emotional fulfillment, recourse to poetry, and eventual isolation constitute interconnected manifestations of this transformation. A Gramscian reading consequently reveals that the crisis of the intellectual in *Al-Shahhadh* emerges from the interaction between individual consciousness, social structures, dominant values, and the weakening of critical agency.

References

- Abrakraji, N., Rahil, S., et al. (1988). *Dictionary of Sociology*. Trans. H. Pouyan. Tehran: Chapakhsh. {In Persian}
- Al-Hawdali, —. [Not included: this is not among the user's 22 sources.]
- Anderson, P. (2020). *The Antinomies of Antonio Gramsci*. Trans. Sh. Etemad. Tehran: Niloufar. {In Persian}
- Arabs Yousofabadi, A. B., and Mirkamali, H. (2025). "Identity Formation in Nizar Qabbani's Poem 'The Rooster' in the Light of Laclau and Mouffe's Theory." *Ibn al-Muqaffa in Narrative and Poetry (formerly Journal of Arabic Language and Literature)*, 21(4), 353–367. doi: 10.22059/jal-lq.2025.392861.1493. {In Arabic}
- Attar, A. (2012). "Italian Practical Philosophy: Gramsci as a Model." *Cultural Dialogue*, 1(1), 276–288. {In Arabic}

- Bakhloout, K., and Hani, L. (2021). *The Idea of Absurdity in Naguib Mahfouz's Novel Al-Shahhadh*. Master's thesis, University of Mohamed Boudiaf at M'sila, Algeria. {In Arabic}
- Belhassen, A. (1984). *Literature and Ideology*. Algeria: National Book Foundation, Popular Library. {In Arabic}
- Fairclough, N. (2000). *Critical Discourse Analysis*. Trans. Sh. Piran et al. Tehran: Center for Media Studies and Research. {In Persian}
- Fotouhi, S. (2014). "Common Sense in Antonio Gramsci's Theories." *Sociological Studies*, 6(24), 135–146. {In Persian}
- Hamid, I. O. (2024). "The Intellectual in Antonio Gramsci's Thought." *Journal of the Iraqi University*, 66(3), 680–694. {In Arabic}
- Khalis, Z. (2017). "The Alienation of the World in Naguib Mahfouz's Novel Al-Shahhadh." *Al-Sawtiyat*, 13(1), 201–210. {In Arabic}
- Lipset, S. M., and Rokkan, S. (1967). "Cleavage Structures, Party Systems, and Voter Alignments: An Introduction." In S. M. Lipset and S. Rokkan (Eds.), *Party Systems and Voter Alignments: Cross-National Perspectives*, pp. 1–64. New York: Free Press. {In English}
- Mahfouz, N. (1965). *Al-Shahhadh*. Cairo: Maktabat Misr. {In Arabic}
- Naghash, R. (1995). *In Love with Naguib Mahfouz*. Egypt: Dar Al-Shorouk. 1st ed. {In Arabic}
- Ovens, L. (2015). *The Philosophy of Boredom*. Trans. A. Pakbaz. Tehran: Now. (Original work published in 2005). {In Persian}
- Qavam, A., and Malmir, M. (2014). "Providing an Analytical Model for Examining the State–Nation Gap: Modeling State–Society Relations." *Political Science Quarterly*, 10(1), 157–197. {In Persian}
- Rosmi, A. (2023). *The Internal Conflict of the Main Character in Naguib Mahfouz's Novel Al-Shahhadh: A Behavioral-Psychological Study*. Master's thesis, State Islamic University of Ar-Raniry, Darussalam–Banda Aceh. {In Arabic}
- Zahedi, M. J., and Heydarpoor, M. (2008). "The Sociology of Intellectuals' Isolation: A Critique of Intellectuals' Actions from the Constitutional Era to the End of the Reign of Reza Shah Pahlavi." *Iranian Journal of Sociology*, 9(1), 127–141. {In Persian}